

بنیان‌های فکری راست افراطی در غرب

غلامعلی سلیمانی*

چکیده

آمارها در غرب حکایت از رشد روز افزون جریان راست جدید و اقبال به این احزاب دارد. راست جدید همچون اسلاف خویش در سال‌های بین دو جنگ جهانی به اقداماتی خشونت آمیزی چون؛ آتش زدن اماکن و پناهگاه‌های مهاجرین، ترور و قتل، تحقیر رنگین پوستان، ضرب و شتم مهاجران، ارسال پیامها تهدیدآمیز، شعارنویسی و هتک حرمت به اماکن مذهبی دست می‌زنند. با این وجود در سایه فراروایت «مقابله با تروریسم» بسیاری از اقدامات خشونت‌بار به مهاجران نسبت داده می‌شود. این پژوهش در پی پاسخ به این سوال است که بنیان‌های فکری و ایدئولوژیکی جریان روبه رشد راست جدید را از چه منظری می‌توان تحلیل کرد و در بین جریان‌های مختلف راست افراطی، «دیگری» به عنوان مصداق و آماج خشونت‌های راست افراطی از چه تفاوت‌ها و تمایزهایی برخوردار است؟ در راستای پاسخ به سوال فوق، این پژوهش با روش اسنادی در گردآوری داده‌ها از طریق روش تجزیه و تحلیل گفتمان، بنیان‌های فکری راست جدید را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. به نظر می‌رسد گفتمان راست افراطی در غرب بر تقسیم‌بندی آشتی‌ناپذیر میان «ما» و «آنها» و یا «خود» و «دیگری» استوار است و بر نوعی ارزش‌گذاری فراتر از تفاوت تاکید دارد که نشانگر برتری «ما» بر «آنها» است.

کلیدواژه‌ها: راست افراطی، ناسیونالیسم افراطی، بیگانه ستیزی.

* استادیار گروه تاریخ و تمدن و انقلاب اسلامی، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، دکتری
تخصصی علوم سیاسی، soleimani1359@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۰

۱. مقدمه

امروزه شاهد افزایش روزافزون خشونت علیه مهاجران، مسلمانان و رنگین‌پوستان در اقصی نقاط غرب هستیم. ملی‌گرایی افراطی و قومی، نژادپرستی و تحقیر اقلیت‌ها و خشونت علیه مهاجرین ضرورت توجه به ابعاد مختلف گرایشهای راست افراطی در غرب را واجد اهمیت دوچندان می‌سازد. اقدامات خشونت بار این گروه‌ها و حمله به مراکز و پناهگاه‌های مهاجرین به طور روزافزونی در حال افزایش است. در برخی از کشورها از جمله در روسیه راست افراطی بسیار هدفمند و خشن هستند (Enstad, 2018) برای مثال در آلمان میزان خشونت علیه مهاجرین در سال ۲۰۱۵ نسبت به سال قبل، چهار برابر بیشتر شده است (Zollmann, 2016). شواهد نشان می‌دهد ظرفیت بسیج سیاسی راست افراطی در دموکراسی‌های غربی از جمله اتریش فرانسه ایتالیا آلمان اسپانیا و انگلیس و ایالات متحده آمریکا در دو دهه اخیر رو به افزایش است (Caiani, 2017, p 5) به گزارش گاردین ۱۰ درصد از عملیات ضد ترورستی را تحقیقات مربوط به مبارزه با راست افراطی به خود اختصاص می‌دهد (<https://www.theguardian.com> /2019/). (باید توجه داشت که شمار سازمان‌های دست راستی افراطی بسیار زیاد و تا حدودی خارج از حد تصور است. «مانوئلا کایانی و لیندا پارتی» در تحلیل خود در این زمینه، حدود ۹۰ سازمان راست افراطی را فقط در اسپانیا مورد بررسی قرار داده‌اند. (Caiani & Parenti, 2012).

در مقام مقایسه بازتاب اقدامات خشونت‌بار این سازمانها و حملات تروریستی که عده‌ای به نام اسلام در غرب انجام می‌دهند، رویه‌های دوگانه‌ای وجود دارد و عموماً کلیشه‌های رایج و غالب که تمام اقدام خشونت‌بار را به «غیرغربی‌ها» به ویژه مسلمانان نسبت می‌دهند، رواج دارد. در ۲۲ جولای ۲۰۱۲ و بعد از حملات تروریستی نروژ، روزنامه «وال استریت ژورنال» در حالی که هویت عامل حملات هنوز نامشخص بود، اعلام کرد که فقط یک مسلمان می‌تواند عامل این حملات باشد. سرمقاله روزنامه ادعا می‌کرد؛ نروژ به این دلیل مورد حمله قرار گرفته که ملتی آزاد و متعهد به آزادی بیان، برابری زن و مرد، دموکراسی نمایندگی و دیگر آزادی‌هایی است که امروز غرب را تعریف می‌کنند (Wall Street Journal; 22 July 2011).

در بطن و قالب فراروایت Meta Narrative «جنگ علیه ترور» on Terror War شکل گرفته در غرب، فقط یک مسلمان می‌تواند دست به چنین اقدام خشونت باری بزند و عامل این حملات باشد. خطای روزنامه وال استریت نمونه روشن و آشکار از رویه‌ای است که نه

تنها در بین روزنامه‌نگاران، بلکه در سیاستگذاری ضد تروریسم در غرب وجود دارد و بر تهدیدهای خاصی تمرکز و برخی را به صورت سلیقه‌ای نادیده می‌گیرد. جنبش ضدجهادی راست جدید از فراروایت منازعه جهانی علیه اسلام برای مشروعیت اقدامات خود به مخاطبان‌اش استفاده می‌کند. برخلاف ترور با انگیزه جهادی، انگیزه‌های افراط‌گرایی راست با تصور غالب غربی‌ها از تروریسم همخوان نیست. راست جدید هنوز به عنوان تهدیدی استراتژیک در غرب مورد توجه قرار نگرفته است، بلکه تنها به عنوان مساله‌ای درباره نظم عمومی مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر تعداد افرادی که جان‌شان را از دست دادند با هم مقایسه کنیم، به نظر نمی‌رسد جهادگرایی و اقدامات تروریستی که توسط مسلمانان رقم می‌خورد را به عنوان بزرگترین تهدید علیه شهروندان اروپا بدانیم. از سال ۱۹۹۰ حداقل ۲۴۹ نفر در اروپا با انگیزه‌های راست‌گرایی کشته شده‌اند و ۲۶۳ نفر با انگیزه خشونت جهادی. بنابراین هر دو تهدید از اهمیت مشابهی برخوردارند. بعد از حمله برویک در نروژ مشخص شد گروه «نئونازی آلمان» German Neo Nazi Group بدون دستگیری و تعقیب سیزده سال مشغول عملیات بوده و در طول این سالها ۸ ترک‌تبار، یک مرد یونانی و یک پلیس زن را کشته است. (Kundnani, 2012)

همانطور که گفته شد انتساب حرکات تروریستی به اسلام در حالی است که موج گسترده‌ای از خشونت گروه‌های راست جدید علیه مهاجران، اقلیت‌ها و مسلمانان ساکن در این کشورها صورت می‌گیرد. به نوعی نقش این گروه‌ها هنوز از سایه فراروایت‌های چون اسلام‌هراسی و جنگ علیه ترور خارج نشده و ظاهراً تمایل چندانی در محافل آکادمیک در سطح جهانی در ارتباط با تمرکز بر اصول و پارادایم فکری راست افراطی مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل به نظر می‌رسد آثار پژوهشی قابل‌اعتنایی به لحاظ کمی و کیفی درباره ایدئولوژی و بنیان‌های فکری راست افراطی وجود ندارد. به صورت کلی مطالعه این جریان‌ها در محافل مختلف علمی در مقایسه با مطالعات مربوط به بنیادگرایی مذهبی بسیار کم است و برخی از مطالعات صورت گرفته نیز راست افراطی را نه به عنوان یک جنبش خشونت طلب و تروریستی، بلکه بیشتر به عنوان احزاب سیاسی و یا جنبش‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهند. (Muis, J. C., & Immerzeel, T. 2016, 327-347), (Caiani and Porta, 2016, 327-347)

در داخل کشور نیز آثار موجود عموماً به صورت موردی، برخی از این جریان‌ها را مورد مطالعه قرار داده (برای مثال نظری و سلیمی، ۱۳۹۴) و یا بیشتر علت شکل‌گیری و یا

پیامدهای آنها را مورد بررسی قرار داده‌اند (برای مثال مجیدی و حاتم‌زاده، ۱۳۹۵). این در حالی است که غالب این احزاب از گفتمان مشابه و مشترکی برای بسط نظام معانی خود استفاده می‌کنند و به عنوان یک خانواده احزاب در سرتاسر جغرافیای غرب پراکنده بوده و به مدد ابزارهای نوین ارتباطی با همدیگر مرتبط هستند. بسیاری از این گروه‌ها مولفه‌های لیبرال دموکراسی از جمله کثرت‌گرایی فرهنگی، دموکراسی، جهانی شدن، نهادهای مدنی، اقتدار قانونی و عقلایی را مورد چالش قرار داده‌اند.

با عنایت به مقدمه طرح شده این پژوهش به دنبال بررسی این پرسش است که بنیان‌های فکری و ایدئولوژیکی جریان در حال رشد و قدرت‌یابی راست جدید در غرب بر چه عنصری استوار است؟ به عبارتی دیگر دال مرکزی گفتمان راست افراطی حول چه مفهومی صورت‌بندی می‌شود؟ و در بین جریان‌های مختلف راست افراطی در غرب، «دیگری» به عنوان تلاشی برای هویت بخشی به «خود» چگونه مرزبندی و برساخته می‌شود؟

این پژوهش در راستای جبران خلاء پژوهشی در این حوزه سعی کرده است در چارچوب نظریه گفتمان، به عنوان یک نظریه برای تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، خیزش راست افراطی در غرب را مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. در این راستا مقاله ابتدا به تاریخچه و علل شکل‌گیری احزاب راست جدید در غرب اشاره خواهد کرد و سپس در ادامه، ضمن مرور اجمالی چارچوب مفهومی و روشی پژوهش، عناصر گفتمانی راست افراطی و نحوه ظهور و بروز این پدیده را در سه جغرافیای غرب یعنی ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و شرق و مرکز اروپا مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد داد.

۲. راست افراطی در غرب

۱.۲ پیشینه جریان راست افراطی

افراط‌گرایی در شکل راست و چپ، پدیده‌ای جدید در غرب و مربوط به سال‌های اخیر نیست. همانطور که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، به معنای پایان ایدئولوژی چپ و افراط‌گرایی جناح چپ نیست، شکست نازیسم و فاشیسم نیز هرگز به معنای افول گرایش‌های راست افراطی در غرب نبوده است. بعد از جنگ جهانی دوم و خودکشی هیتلر و کشته شدن موسولینی به نظر می‌رسید غرب خسته از فاشیسم، آن را به

موزه تاریخ سپرده، در حالی که جریان‌های نوفاشیستی و راست جدید بعد از جنگ دوم جهانی به فعالیت مخفی و زیرمینی خود ادامه داده و در سال‌های اخیر به پدیده‌ای رو به رشد در اکثر کشورهای غربی تبدیل شده‌اند.

باید توجه داشت که از بعد از جنگ جهانی دوم گرایش‌های راست افراطی سه موج را در غرب پشت سر گذاشته است. موج نخست که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد جنبش‌ها و گروه‌هایی مانند «مک کارتیسم» McCarthyism در آمریکا، «پوجادیسیم» Poujadism در فرانسه و «ام اس ای» MSI در ایتالیا را شامل می‌شود. موج دوم در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به راه افتاد و «جنبش والاس» در آمریکا، «پاولیسیم» و «جبهه ملی» در بریتانیا و تداوم «ام اس ای» در ایتالیا را شامل می‌شود. موج سوم در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفته و تا به امروز فعال هست و در اغلب دموکراسی‌های غربی دیده می‌شوند. Melzer (2013: 19-21) از فهرست بلندبالای احزاب راست افراطی در موج سوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: جبهه ملی در فرانسه به رهبری ژان ماری لوپن که در مرامنامه آن با مهاجرت غیرسفیدپوستان مخالفت شده، توانست آرای زیادی در انتخابات دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به دست آورد. در ایتالیا در سال ۱۹۹۴، جنبش اجتماعی ایتالیای سوسیال (ام اس ای) به رهبری جیانو فرانکو فینی با تبدیل این جنبش به اتحاد ملی، گذشته فاشیستی خود را به خاک سپرد و یک برنامه پسا فاشیستی را رسماً پذیرا شد. در آلمان نیز گروه‌های ملی‌گرا و افراطی نظیر حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۹۰ از حمایت فزاینده‌ای برخوردار شدند. در بریتانیا، «نوزادپرستی» جبهه ملی که با مهاجرت غیرسفیدپوستان مخالفت می‌کرد در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ توسط حزب ملی بریتانیا تجدید حیات یافت. (هی‌وود، ۱۳۷۹: ۴۰۴) اکنون به نظر می‌رسد که این موج در حال طی کردن موفق‌ترین دوره در بعد انتخاباتی و ایدئولوژیکی می‌باشد.

امروزه گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی فرصت‌های زیادی را در اختیار گروه‌های راست افراطی قرار داده است. در حال حاضر، اینترنت برای این گروه‌ها کاربرد زیادی دارد: تبلیغات و پروپاگاندا‌های این احزاب را پخش می‌کند، به جمع‌آوری حمایت یاری می‌رساند، خشونت را تحریک و ترویج می‌کند (Caiani & Parenti, 2012: 1). به تسهیل یارگیری، دستیابی به مخاطبان جهانی، تسهیل ارتباط با دیگر گروه‌های راست در داخل و خارج از کشور، مبادله اطلاعات و تجارب، بسیج و تماس‌های فراملی Mobilization and Transnational Contacts، هماهنگ‌سازی اعتراضات و کمپین‌های مختلف کمک می‌کند.

همچنین اینترنت و فضای مجازی برای مصرف‌کنندگان منزوی ایدئولوژی Isolated Individual Consumers راست افراطی، دسترسی فکری فراهم می‌کند و از این طریق آنها هویت مشترکی Common Identity پیدا می‌کنند و می‌فهمند که تنها نیستند (Caiani & Parenti, 2011)

در مورد پایگاه اجتماعی احزاب راست افراطی باید گفت که مطالعه این مسئله از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است. بخشی از این مسئله ناشی از مخفی ماندن ایدئولوژی این احزاب و بخشی ناشی از تحول برنامه‌ها و پایگاه اجتماعی آنهاست. بررسی‌های «آرزمایر» درباره طیف رای‌دهندگان نشان می‌دهد افراد جوان کمتر از سی سال بیشتر به احزاب راست جدید رای می‌دهند (Arzheimer, 2013: 10). هرچند مطالعات «بون» نشان می‌دهد در برخی کشورها آرای این احزاب بین طیف مختلف سنی پراکنده است. (Boon, 2010:10) به لحاظ پایگاه طبقاتی، پژوهش پیمایشی و به صورت مصاحبه «مارتین بون» با ۱۵۸۲ نفر در سه موقعیت جغرافیایی مختلف نشان می‌دهد بیشترین آرای حزب راست افراطی جبهه ملی بریتانیا اغلب از گروه‌های اقتصادی اجتماعی با مهارت کم و سطح پایین آموزش و پیشرفت تحصیلی است که در مناطق محروم زندگی می‌کنند و مسئله تامین هزینه زندگی علت اصلی توجه به کاندیداهای احزاب راست در انتخابات محلی است. (Boon, 2010:11)

از طرف دیگر بررسی‌های آرزمایر نشان می‌دهد پایگاه طبقاتی این احزاب در طول زمان تغییر یافته است. برای مثال رای‌دهندگان به جبهه ملی فرانسه در آغاز از طبقه خرده بورژوازی Petty Bourgeoisie بود اما به سرعت کارگران غیرسستی Nontraditional Workers و سپس طبقه متوسط را جذب کرد. می‌توان گفت که در حال حاضر استراتژی جبهه ملی فرانسه مورد توجه بقیه احزاب راست جدید در اروپا نیز قرار گرفته است. این احزاب توانسته‌اند علاوه بر هسته مرکزی رای‌دهندگان، گروه‌های دیگر را نیز جذب کنند و به نظر می‌رسد این مسئله برای بهبود سیمای سیاسی آنها نیز مفید است. به عبارتی می‌توان گفت احزاب راست افراطی پایگاه خود را گسترش داده‌اند و کارگران غیرسستی، دیگر اعضای سطح پایین طبقه متوسط و بیکاران، مهمترین بخش رای‌دهندگان را تشکیل می‌دهند و در مقابل مدیران، کارگران ماهر و حرفه‌ای، صاحبان بنگاه‌های بزرگ و اعضای رده بالای خدمات عمومی اقبال کمتری نشان می‌دهند. از نظر وی، مطالعات تطبیقی در سطح ملی نشان می‌دهد شهروندان با آموزش دانشگاهی و تحصیلات عالی، کمتر به سمت احزاب

راست افراطی تمایل دارند. علت این امر را می‌توان ناشی از این امر دانست که این افراد به ارزش‌های لیبرال بیشتر توجه دارند تا ارزش‌های نظام اقتدارگرا، از سطح بالای مهارت و جایگاه اجتماعی برخوردارند و نگران مهاجرانی که از سطح آموزش و مهارت پایین برخوردارند، نیستند (Arzheimer, 2013: 8-9).

۲.۲ زمینه‌های ظهور راست افراطی

درباره علل ظهور این احزاب اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند رشد این پدیده همزمان با بحران‌های اقتصادی و بی‌ثباتی‌های سیاسی در غرب بوده است. اگرچه راست افراطی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی در گسترش نفوذ خود سود برده، ولی این عامل به تنهایی نمی‌تواند رشد جریان‌های راست افراطی را توضیح دهد. برای مثال در اسپانیا و پرتغال، دو کشوری که سخت‌ترین ضربه‌ها را از بحران اقتصادی متحمل شده‌اند، راست افراطی همچنان در حاشیه است. در سوئیس و اتریش، دو کشوری که تا حد زیادی از بحران‌های اقتصادی در امان مانده‌اند، راست افراطی نژادپرست غالباً بیش از ۲۰ درصد هوادار دارد. بنابراین باید از تبیین‌های اکونومیستی Economistic Explanations چپ‌گرایانه و جبری در این مورد پرهیز کرد (Lowy, 2014).

برخی ظهور این پدیده را ناشی از ظهور مراحل «پسا صنعتی» post-industrial می‌دانند که منجر به گذار از «سیاست کهن» Old Politics به «سیاست جدید» New Politics شده است. سیاست جدید برخلاف سیاست قدیم فرهنگ - محور values- or culture-based است. به عبارت دیگر سیاست کهن اساساً اقتصادی economic بود و سیاست جدید، غیر اقتصادی non-economic است. اینگلهارت از مرحله جدید با عنوان جهت‌گیری ارزشی «پسا ماتریالیستی» Post Materialist در برابر جهت‌گیری «ماتریالیستی» یاد می‌کند. وی با پی‌گیری تاریخ کشورهای صنعتی معتقد است با ظهور مرحله پسانوسازی، رفته رفته بینشی تازه تکوین یافته و بیانگر تغییراتی است که هنجارهای بنیادین حاکم بر سیاست، کار، مذهب و خانواده را دگرگون ساخته است (اینگلهارت، ۱۳۷۷).

از نظر برخی دیگر از تحلیل‌گران، سیل ورود مهاجرین به کشورهای غربی علت اصلی شکل‌گیری و اقبال به احزاب راست افراطی در غرب می‌باشد. رشد مهاجران و پناهندگان و جمعیت آنها، در حالی که جمعیت اروپا در روند پیری و کاهش و جمعیت مهاجران در حال افزایش است، این تصور را ایجاد کرده است که اروپا در حال اشغال به وسیله مذاهب،

فرهنگ‌ها و سنت‌های بیگانه است. بنابراین کاهش نرخ رشد جمعیت در اروپا و افزایش مهاجرین خارجی به یک موضوع مهم در تبلیغات احزاب راست افراطی تبدیل شده است. جبهه ملی فرانسه طی دهه‌های اخیر در برنامه تبلیغاتی خود رشد مهاجران، افزایش مساجد، خالی شدن گهواره‌ها و کم‌رنگ شدن و ناپدید شدن هویت و تمدن هزاران ساله این کشور را مورد توجه قرار داده است (Betz, 1993: 415-416). اما باید توجه داشت که مطالعات از سراسر جهان نشان می‌دهند که مهاجرت غالباً برای کشور میزبان سودمند بوده است؛ چرا که مهاجران معمولاً می‌خواهند کار کنند و اغلب کوشاتر از جمعیت بومی هستند. آنها می‌خواهند وضع خود را بهبود بخشند و با این کار به مصرف‌کننده تبدیل می‌شوند و به جای اینکه مشاغل را غصب کنند، شغل ایجاد می‌کنند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۹-۵۰). همچنین مهاجرت در بسیاری مواقع به درخواست کشورهای غربی بوده است. در مقابل رویکردهای متأثر از تئوری منازعه، برخی بر ضرورت تغییر در روابط مهاجران با ساکنان اصلی کشورهای اروپایی در طی زمان تاکید دارند که زمینه را برای رشد جریان‌های افراطی به حداقل برساند (Walchuk, 2011). «میشل لوووی» نشان داده است رشد اقبال به راست جدید هیچ ارتباطی به مهاجران ندارند. برای مثال رای به جبهه ملی فرانسه بخصوص در مناطق روستایی خاصی بالا بود که هرگز یک مهاجر هم به خود ندیده است؛ یا تعداد «کولی‌هایی مهاجر» Roma Immigrants که به تازگی هدف حملات نژادپرستانه در این کشور قرار گرفته‌اند در کل فرانسه به ۲۰ هزار نفر نمی‌رسد و نمی‌تواند تهدیدی برای این کشور محسوب شوند (lowy, 2014).

بی تردید هر یک از عوامل فوق در روند شکل‌گیری احزاب راست افراطی تاثیرگذار بوده‌اند اما نکته حائز اهمیت این است که ظهور و خیزش راست افراطی در کل جغرافیای غرب را نمی‌توان بر حسب هر یک از عوامل فوق توضیح داد و به نظر می‌رسد این مسئله نیازمند پژوهش‌های دقیق‌تری است تا علل ظهور این جریان‌ها را متناسب با شکاف‌های اجتماعی کشورها به صورت مجزا مورد بحث و بررسی قرار دهد.

۳. چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

۱.۳ نظریه گفتمان

نظریه گفتمان به بررسی نقش اعمال و عقاید اجتماعی معنادار در زندگی سیاسی می‌پردازد (هوارث، ۱۳۷۷). در این پژوهش از مفاهیم و عناصر نظریه گفتمان لاکلاو و موفه برای تحلیل خیزش راست افراطی در غرب بهره خواهیم برد. به نظر می‌رسد آنچه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌سازد، تسری از حوزه فرهنگ و فلسفه به حوزه‌های عینی‌تری همچون جامعه و سیاست است. بر مبنای نظریه لاکلاو و موفه، گفتمان را می‌توان نظام معانی دانست که امکان فهم جهان یا بخشی از جهان و یا ابژه‌ها و سوژه‌ها را برای ما فراهم می‌کند. گفتمان در این معنا متشکل از دلها و دقایقی است که حول نقاط کانونی و دال‌های برتر مفصل بندی می‌شوند و معانی و هویت خاصی را معرفی می‌نمایند. (Laclau & Mouffe, 1985: 105-106). نظریه گفتمان از عناصر و مفاهیم مختلفی شکل گرفته که در کنار هم و با مفصل بندی در کنار همدیگر یک نظام معنایی و دانایی را شکل می‌دهند.

دال‌ها، اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌نماید، مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود. دال شناور دالی است که مدلول آن شناور و غیر ثابت است. به عبارت دیگر مدلول‌های متعددی دارد و گروه‌های مختلف بر مبنای ساختار نظام معنایی خود مدل سازگار با این نظام معنایی را برجسته و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌رانند. (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۴)

مفهوم مفصل بندی به تعبیر لاکلاو و موفه به هر عملی که به برقراری رابطه بین عناصر منجر شود، گفته می‌شود تا از این طریق هویت هر یک از عناصر در درون این گفتمان مشخص شود. مفصل بندی ناظر به اعمال اجتماعی است که عناصر مختلف را به هم پیوند می‌زند و آنها را در درون یک هویت جدید وحدت بخشیده و حتی از خصوصیت هژمونیک برخوردار می‌سازد.

هر گفتمانی با حضور تعارض آمیز یک «غیر» شکل می‌گیرد. غیر یا غیریت نقش اساسی در هویت بخشی و تعیین مرزهای یک پدیده ایفا می‌کند. غیر از یک سو مانع شکل‌گیری

کامل یا تثبیت گفتمان می‌شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و از سوی دیگر نقش اساسی در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند. (عضدانلو، ۱۳۷۵: ۲۴) گفتمان‌ها از طریق برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، نقاط قوت خود را برجسته و نقاط ضعف خود را به حاشیه می‌برند و مخفی می‌کنند؛ چنین عملی به صورت عکس در ارتباط با گفتمان‌های رقیب نیز صورت می‌گیرد. غیرت‌سازی برای نظریه‌گفتمان دارای اهمیت محوری است؛ چرا که زمینه را برای ایجاد و تثبیت مرزهای سیاسی و هویتی فراهم می‌سازد. (هوارث، ۱۳۷۷)

هژمونی مفهوم دیگری در نظریه‌گفتمان است. اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود و افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هر چند به طور موقت بپذیرند و تثبیت نماید، دال هژمونیک شکل می‌گیرد. با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان کل آن گفتمان هژمونیک می‌شود. هژمونی نشان می‌دهد کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت.

گفتمان‌ها برای ترسیم فضای اجتماعی از ابزارهای همانند اسطوره‌ها و استعاره‌ها کمک می‌گیرند، تا تمایز بین فضای واقعی و موجود و همچنین فضای آرمانی و مطلوب را به نمایش بگذارند. (Laclau & Mouffe, 1985: 61). اسطوره‌ها عموماً شکل آرمانی و استعاری به خود می‌گیرند. وجه استعاری اسطوره‌ها، قابلیت تعمیم و عمومیت یافتن و تبدیل آن به یک تصور اجتماعی را فراهم می‌کند. حضور استعاره‌ها در گفتمان به این دلیل است که امکان بازنمایی ناب واقعیت‌های اجتماعی وجود ندارد، چرا که واقعیت پیچیده و متکثر است، به طوری که امکان بازنمایی صحیح و مطابق واقع آن وجود ندارد. بازنمایی استعاری زمینه‌ساز شکل‌گیری مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند. (داودی، ۱۳۸۹: ۶۶)

مفاهیم دیگری چون امکانیت و بی‌قراری و تزلزل بر این مساله اشاره دارند که گفتمان، واجد قابلیت گشودگی است و ثبات دائمی ندارد. امکانیت گفتمان اشاره به این امر دارد که هیچ نیروی اجتماعی نمی‌تواند برتری هژمونیک خود را به گونه کامل و دائم تثبیت نماید، بنابراین صورت‌های اجتماعی همواره غیردائمی و در حال تحول‌اند. (داودی، ۱۳۸۹: ۶۴) گفتمان‌ها مشمول عدم ثبات معنایی و صیوریت شکلی و ماهوی می‌باشند. گفتمان‌ها از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از سوی دیگر مبنایی هستند، برای شکل‌گیری هویت‌های جدید. به همین جهت، با وجود اینکه در اطراف یک دال مرکزی شکل می‌گیرند، اما در تناسب با پیچیدگی و تکثر واقعیت‌های اجتماعی و ساختارهای قدرت، تمایلات و در «بی‌قراری» بی‌قراری‌هایشان را نیز به نمایش می‌گذارند. با این اوصاف،

دریافته می‌شود که گفتمان زمینه ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۶).

دال‌هایی را که حول دال مرکزی گردهم می‌آیند، وقته می‌نامند. انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه دال و مدلول از یک سو و ثبات رابطه دال‌ها از سوی دیگر وابسته است. اساساً تثبیت و انسداد در معنای نشانه‌ها دائمی نیست؛ به همین علت لاکلائو و موفه برای نشان دادن موقتی بودن معنای دال‌ها از واژه وقته استفاده می‌کنند. بنابراین همواره این امکان وجود دارد که معنای تثبیت شده یک وقته متزلزل شود این تزلزل را بی‌قراری می‌نامند که از سطح خرد یعنی معنای یک نشانه تا سطح کلان ادامه می‌یابد. بی‌قراری از یک سو با تضعیف گفتمان مسلط امکان پیدایش سوژه‌های رقیب و مفصل‌بندی جدید را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر گفتمان حاکم را ترغیب می‌کند تا خود را بازسازی کرده از تزلزل معنای و بی‌قراری دال‌ها جلوگیری نماید. (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۶)

گفتمان‌ها به وسیله قدرت غیر را طرد و خود را تثبیت می‌کنند، آنها می‌کوشند به وسیله اعمال قدرت بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجا که پیروزی هیچ یک از پیش تعیین شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود. در منازعات سیاسی آن گفتمانی پیروز می‌شود که به ابزارهای قدرت دسترسی بیشتری داشته باشد. نورمن فرکلاف از مفهوم قدرت پشت گفتمان استفاده می‌کند یعنی میزان حمایتی که در پشت سر یک گفتمان وجود دارد و با آن همراه میشوند. همیشه امکان بازسازی و بازگشت سرکوب شدگان وجود دارد. حاشیه‌رانی هر اندازه شدید باشد، نمی‌تواند رقیب را به طور کامل از صحنه چالش و رقابت حذف نماید. گفتمان‌های غیر به حاشیه رانده شده، دائماً در تلاش اند تا معنایی جدیداز وقته‌ها (دال‌های تثبیت شده) ارائه کنند و ثبات موقت معنایی را که گفتمان مسلط ایجاد کرده است بر هم بزنند، بنابراین دال‌ها همواره در معرض بی‌قراری معنایی و شناور شده هستند. چنانچه گفتمان‌های طرد شده موفق به این کار شوند، هژمونی گفتمان حاکم از میان می‌رود و زمینه برای تسلط گفتمان‌های رقیب فراهم می‌گردد. (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۸).

تردیدی نیست راست افراطی امروزه در حال ورود به مرکز تحولات سیاسی در غرب است و نمی‌توان آن را گفتمانی در حاشیه دانست. بازگشت راست افراطی که بعد از جنگ جهانی دوم سرکوب شده، امروزه بسیار قابل تصور است و اقبال عمومی به این احزاب نشانه‌های آن را به نمایش گذاشته است. راست افراطی سعی دارد با به چالش کشیدن

گفتمان هژمون لیبرال دموکراسی، بسیاری از عناصر و دقایق آن را از اعتبار خارج سازد و در این زمینه از اسطوره‌هایی چون ملت همگن و گذشته باشکوه برای ترسیم دورنمای مطلوب کمک می‌گیرد. در سایه خیزش راست افراطی بسیاری از عناصر و مولفه‌های لیبرال دموکراسی از جمله جهانی شدن، چند فرهنگی، دموکراسی نمایندگی، اقتصاد آزاد و همگرایی در اتحادیه اروپا اعتبار معنایی خود را از دست داده است. در ادامه سه مفهوم کلیدی گفتمان راست افراطی را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۲.۳ ناسیونالیسم افراطی به مثابه دال مرکزی گفتمان راست افراطی

ناسیونالیسم افراطی دال مرکزی گفتمان راست جدید است. ناسیونالیسم را می‌توان مخرج مشترک تمام احزاب و جنبش‌های راست افراطی دانست که به همگرایی یک چارچوب فرهنگی با یک موجودیت سیاسی معتقد است. ناسیونالیسم افراطی در گفتمان راست جدید از دو عنصر «همگن‌سازی یا متجانس‌سازی داخلی» Internal Homogenization و «محروم‌سازی خارجی» External Exclusive تشکیل شده است. متجانس‌سازی داخلی به معنای تمایل و گرایشی است که همه ساکنان و شهروندان یک دولت از ویژگی‌های قومی و یا ریشه‌های ملی مشابه و مشترکی برخوردار باشند. به همین دلیل از یکی شدن و شناسایی گروه‌های قومی متفاوت اجتناب می‌کند. محروم‌سازی خارجی یعنی تمایل به اینکه صرفاً افراد متعلق به یک گروه قومی که در سرزمین آبا و اجداد Homeland خود سکونت دارند، حق استفاده از امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را دارند (Perlinger, 2012: 17). محروم‌سازی، اظهار و بروز عملی احساسات بیگانه‌هراسی و نژادپرستی در سطح ملی است به این معنی خارجی‌ها و مهاجرین از گردونه امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از جمله بازار کار، سیستم آموزشی و سکونت محروم می‌شوند. محروم‌سازی مشخص می‌سازد چه کسانی می‌توانند داخل «گروه خودی» Own Group شوند و چه کسانی حق ورود ندارند. برخلاف ناسیونالیسم مدنی، جریان راست افراطی معتقد به نوعی ناسیونالیسم قومی است. در چارچوب ناسیونالیسم قومی استفاده از مزایا و توزیع سیاست‌ها و امتیازات رفاهی فقط محدود به قومیت اصلی آن کشور است. به عنوان مثال در مرامنامه و نگرش احزاب راست هلند، فقط ملت هلند حق زندگی در این کشور دارند و مهاجران غیراروپایی باید یا «یکسان‌سازی» Assimilate شوند یا به کشور خود «بازگردانده» Repatriate شوند. به نظر مود از نگاه احزاب دست راستی کشور آنها یک واحد «تک -

بنیان‌های فکری راست افراطی در غرب ۱۰۳

فرهنگی «Mono-Cultural» است و این مسئله می‌بایست در سیاستگذاری دولت درباره بازگرداندن مهاجران به کشور خودشان عملی گردد. (Mudde, 2000)

۳.۳ سایر عناصر گفتمانی راست افراطی

از نشانه‌ها و عناصر گفتمانی راست جدید که حول دال مرکزی ناسیونالیسم افراطی سازماندهی می‌شوند، می‌توان به بیگانه‌ستیزی، نژادپرستی، مخالفت با چندفرهنگی، نوستالژی بازگشت به گذشته، تأکید بر دولت اقتدارگرا، بهره‌گیری از خشونت و پوپولیسم اشاره کرد.

بیگانه‌ستیزی Xenophobia به معنای رفتارها و احساساتی است که در قالب ترس، نفرت و خشونت نسبت به گروه‌هایی که تصور می‌شود، بیگانه یا خارجی هستند، ابراز می‌شود. بیگانگان به مثابه «دیگری» در گفتمان راست افراطی شامل طیف وسیعی از مهاجرین، اقلیت‌های قومی و مذهبی هستند که آماج خشونت قرار می‌گیرند.

نژادپرستی Racism احساسات مشابه بیگانه‌ستیزی است اما بر زمینه‌های نژادی استوار است. از جمله باور به تفاوت‌های موروثی و طبیعی بین نژادها و ایمان به اینکه یک نژاد مشخص برتر از دیگران است. برخی از گروه‌های راست افراطی در مانیفیست‌های خود مدعی هستند نژادپرستی آنها بر سلسله مراتب طبیعی استوار نیست و به عبارت دیگر نژادپرستی زیستی Biological Racism نیست. به این ترتیب سعی دارند از اسلاف خود به ویژه در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم متمایز شوند. تأکید بر خلوص نژادی و هراس از تغییر ترکیب قومی و نژادی بر اثر اختلاط ژنتیک با بیگانگان از مهم‌ترین ریشه‌های فرهنگی شعارهای راست جدید است. نژادپرستی در احزاب رادیکال در دو شکل کلاسیک و جدید یا فرهنگی دیده می‌شود. بر مبنای «نژادپرستی فرهنگی» اروپایی‌های اصیل و تمدن غربی نه به خاطر نژاد سفید بلکه به خاطر فرهنگ عالی قدرتمندتر هستند. شکل کلاسیک عموماً تفاوت‌های زیستی را مورد توجه قرار می‌دهد. (Wilkes & Others, 2007: 836).

نوستالژی گذشته و تمایل مداوم به حفظ ارزش‌های سنتی یکی دیگر از عناصر گفتمان راست افراطی است. جریان راست افراطی همچون ایدئولوژی محافظه‌کاری، بسیار گذشته‌گراست Past Oriented و در کل علاقه به حفظ شرایط موجود Status-que دارد. راست جدید، نوع بسیار افراطی از محافظه‌کاری است که در بعد سیاسی معمولاً متمایل به

حفظ یا بازگرداندن ارزش‌ها و آداب و رسوم دارد و گذشته به عنوان بخشی از میراث تاریخی ایده‌آل ملت یا اجتماع قومی تصور می‌شود و در خیلی مواقع در فضای احساسی، رماتیک و نوستالژیک صورت‌بندی می‌شود که به این گروه‌ها در جذب کسانی که آرزوی بازگشت روزهای خوش سلسله مراتب ارزش‌ها و هنجارها دارند، کمک می‌کند.

تاکید راست افراطی بر اقتدار دولت و دولت قوی و نظم و قانون به عنوان بخشی از تلاش آنها برای بازگرداندن گذشته درخشان و جلوگیری از تباهی اجتماعی بیشتر است (Perliger, 2012: 17). آنها بر رهبری مقتدر و کاریزماتیک تاکید دارند که ساختاری اقتدارگرا و ایدئولوژی بیگانه‌ستیز و شدیداً ناسیونالیست داشته باشد. اقبال این احزاب به روسیه و رهبری اقتدارگرای پوتین در این کشور ناشی از این مسئله است (Laruelle, 2015) باید توجه داشت که راست افراطی به دنبال احیا و تصویرسازی از رهبران با ویژگی‌های کاریزماتیک و اقتدارگراست. به همین دلیل شخصیت و ویژگی‌های ظاهری رهبران بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین سنت‌گرایی رهبران راست افراطی نوعی کاریزما را برای آنها فراهم می‌کند. جاذبه شخصیتی رهبران راست افراطی وقتی قابل درک است که توجه نمایم عموم رهبران سیاسی غرب و اروپا، تکنوکرات‌هایی هستند که سیاست را امری تخصصی و تکنیکی می‌دانند. رفتار بدون هیجان سیاستمداران جدید غربی از نظر مردم کسل‌کننده است و جذابیت ندارد. (زینالی، ۱۳۹۴: ۱۴۴)

مخالفت با چند فرهنگی را می‌توان عنصر دیگر گفتمان راست افراطی دانست که همچون عناصر دیگر در تضاد با مولفه‌های لیبرال دموکراسی به نظر می‌رسد. صورت‌بندی راست جدید از مفهوم کثرت‌گرایی قومی در واقع تفاوت تفکر آنها را از اندیشه پیشینیان درباره نژادپرستی زیستی و برتری سفید نشان می‌دهد. راست جدید بر ناسازگاری فرهنگ‌ها و قومیت‌ها تاکید دارد و از مشروعیت ایستادگی و مخالفت اروپا در مقابل اختلاط فرهنگی دفاع می‌کند. (Melzer & Serafin, 2013: 22-23). آنها همچنین استدلال‌های کثرت‌گرایی قومی را ناسازگار و در تضاد با فرهنگ و قومیت به کار می‌گیرند و به شدت با آن مخالفت می‌کنند.

راست افراطی در مقابل چند فرهنگی و کثرت‌گرایی فرهنگی از تک - فرهنگ‌گرایی حمایت می‌کند و خواهان اتخاذ سیاست‌ها و خط مشی‌هایی است که حمایت از تجانس فرهنگی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. سیاست تک فرهنگی مورد نظر راست افراطی علاوه بر مخالفت با مهاجرت و توقف ورود مهاجرین و بازگرداندن آنها با هدف ایجاد

فرهنگ یکدست و یکسان، اقدامات دیگری را نیز در دستور کار قرار داده که از آن جمله می‌توان به طرح قانون جدید شهروندی مطابق ملاحظات امنیتی، آشنایی اجباری مهاجران با زبان کشورهای اروپایی، آزمایش‌های مدنی برای متقاضیان شهروندی اروپا، دستورالعمل‌هایی برای متولیان مساجد در اروپا و دستورالعمل‌های فرهنگی برای روابط دخترها و پسرهای مسلمان اروپایی اشاره کرد (Kundnani, 2008:18).

خشونت و به کارگیری ابزارهای خشونت‌آمیز یکی از ویژگی‌های اصلی و مشخصه بارز گروه‌های راست افراطی است. علیرغم دشواری‌های موجود درباره مطالعه خشونت این گروه‌ها، از جمله محدودیت دسترسی، خشونت عنصر مهمی در ایدئولوژی راست افراطی است. ساختار سازمانی این گروه‌ها در برخی مواقع به قدری منعطف و وسیع است که امکان بهره‌گیری از خشونت را برای اعضا تسهیل می‌کند. این گروه‌ها از خشونت در جهت حفظ استقلال گروه، دفاع از موجودیت و فضای حیاتی آن و ابزاری برای تقویت انسجام و همراهی و وفاداری استفاده می‌کنند. (Gattinara & Froio, 2014)

پوپولیسم از دیگر ویژگی‌های جریان راست افراطی است. کاربرد مداوم و رمانتیک مفهوم مردم و ستایش از آن، بدبینی به نهادهای دموکراسی، به کارگیری زبان ساده و ساده‌سازی مسائل با نوعی لفاظی سیاسی و شعارگونه، انتقاد از نخبگان حاکم و دیدن آنها به مثابه یک کلیت همگون، یکپارچه و فاسد خواندن آنها و شکل دادن دوگانه ما در برابر دیگران فاسد و غیر مردمی از دیگر عناصر و ویژگیهای پوپولیسم راست افراطی می‌باشد (نظری و سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۷۵).

۴. دیگری و معیارهای طرد در جغرافیای گفتمان راست افراطی

در بین جریان‌های مختلف و متعدد راست افراطی در غرب شاهد وجود مرزهای هویتی متفاوتی هستیم. از این جهت می‌توان گفت در ترسیم مرزهای میان « ما » و « آنها » یا « خود » و « دیگری » شاهد تفاوت بارزی میان سه جغرافیای مختلف در غرب هستیم. به عبارت دیگر دیگری و معیارهای طرد در گفتمان راست افراطی را می‌توان در سه جغرافیای آمریکای شمالی، اروپای شرقی و مرکزی و اروپای غربی از همدیگر تفکیک و به صورت خاص و جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داد.

۱.۴ آمریکای شمالی

در ایالات متحده آمریکا اساساً موضوع مهاجران خیلی مطرح نبوده است. به این دلیل که این کشور خود به وسیله مهاجران بنیانگذاری شده است. در این کشور جنبش‌های راست افراطی عموماً جنبه نژادپرستی یا بنیادگرایی مذهبی و یا ترکیبی از این دو دارند که از آن جمله می‌توان به «جنبش نژادپرستانه برتری سفید» (a Racist / White Supremacy movement) و «جنبش بنیادگرا» (Fundamentalist Movement) اشاره کرد. جنبش نژادپرست از گروه‌های برتری سفید از جمله کوکلوکس کلان (Ku Klux Klan)، گروه‌های نئونازی از جمله اتحاد ملی (National Alliance)، گروه‌های سرتراشیده (Skinheads Group) از جمله «ملت سرچکش» (Hammerskin Nation) تشکیل شده که به بازگرداندن سلسله مراتب فرهنگی و نژادی طبیعی و زیستی از طریق تحمیل کنترل‌های اجتماعی و سیاسی بر غیرآریایی‌ها / غیرسفیدها (Non Aryans/ Non Whites) از جمله امریکایی‌های آفریقایی‌تبار، یهودی‌ها و خشونت علیه اجتماعات مهاجران اعتقاد دارند. ایدئولوژی آنها بر نژادپرستی، تبعیض نژادی و بیگانه ستیزی و «بومی‌گرایی» (Nativism) استوار است (Perliger, 2012: 3-5).

جریان بنیادگرا، اساساً شامل گروه‌های هویتی مسیحی از جمله «ملت‌های آریایی» (Aryans/ nation) است که بنیادگرایی مذهبی را با برتری سفیدپوستان و گرایش‌های نژادپرستانه در هم آمیخته‌اند. این جریان، برتری نژادی را از طریق تفسیر خاصی از متون مذهبی ترویج می‌کند که بر تقسیم‌بندی بشریت بر اساس معیارهای اولیه تأکید دارد. این گروه عقیده دارند تفسیر صحیح از «متون مقدس» (Holly Texts) نه در اختیار مردم اسرائیل، بلکه «مردم انگلوساکسون» (Anglo - Saxons) است که ملت برگزیده هستند. بنابراین ادعای برتری طبیعی دارند و معتقدند نبرد بین نیروهای تاریکی و روشنایی در کتاب مقدس انجیل (Bible) از طریق جنگ نژادی بین ملت انگلوساکسون و دیگر گروه‌های قومی غیر انگلوساکسون خواهد بود. (Perliger, 2012: 12).

ریشه‌های جنبش هویتی مسیحی به میانه قرن نوزدهم و کشور انگلستان برمی‌گردد و چشم انداز ایدئولوژیک آن در حال توسعه است. از نظر آنها وضعیت برتر و منحصر به فرد نژاد آریایی، دستورالعمل خداوند است و جنگ میان فرزندان نور و تاریکی (غیر آریایی‌ها) از قبل آغاز شده و با مداخله الهی و استقرار پادشاهی مسیح متوقف خواهد شد. بر همین مبنا آنها معتقد به برتری نژادی سفیدپوستان در مقابل رنگین‌پوستان و جداسازی نژادی هستند. منشا چنین نگاهی با توجه به آموزه‌های مسیحی درباره پیدایش انسان تفسیر می‌

شود. بر اساس این نسخه، آدم اولین مرد نبود، بلکه اولین مرد سفید پوست بود. قبل از او، رنگین پوستان توسط خدا آفریده شدند که دارای صفات پست و ویژگی‌های معنوی کمتری بودند. علاوه بر این انسان‌های سفید را نیز می‌توان به دو نسل رقیب تقسیم کرد. نخست کسانی که از نسل آدم و حوا هستند، یعنی آریایی‌ها و دوم کسانی که فرزندان حوا و ابلیس هستند یعنی غیر آریایی‌ها (Perliger, 2012: 35).

نکته مهم در بنیادگرایی مسیحی احساس برتری و برگزیدگی آنهاست. و این برتری منجر به استفاده از ابزارهای سخت برای گسترش ارزش‌های این ملت برگزیده است. «سناتور آلبرت جی بوراید» در سال ۱۹۸۹ با رویکرد مبتنی بر داروین‌سوم اجتماعی چنین می‌گوید:

از میان برداشتن تمدن‌های پست و ملت‌های پوسیده به دست تمدن‌های مستحکم بخشی از طرح نامحدود خداوند است ... جمهوری آمریکا همان جمهوری است که توسط برترین نژاد تاریخ پایه‌گذاری شده است و حکومت مورد عنایت خداوند است... رهبران این دولت را نه تنها حاکمان دولت خرد بلکه پیامبران خدا باید دانست (به نقل از صاحب خلق، ۱۳۸۵: ۷۱)

«روبرت مک گاورن» ژنرال آمریکایی در کتاب خود سعی می‌کند حمله آمریکا به عراق و افغانستان را با معیارهایی چون گسترش عدالت توجیه کند که توسط لشکری که نماد خوبی‌ها در جهان یعنی ایالات متحده آمریکا صورت می‌گیرد. (govern, 2007: 302)

در اسرائیل و آمریکا، راست افراطی از بعد مذهبی قوی برخوردار است. در هر دو کشور ایدئولوژی مذهبی و تفسیرهای بنیادگرایانه از متون مقدس به عنوان توجیهی برای مشروعیت راست افراطی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. این در حالی است که در اروپا نقش مذهب بسیار در حاشیه Marginal است و مهاجرت و سیاست‌های یکپارچه‌سازی Integration Policies، بنیان ایدئولوژی راست جدید را شکل می‌دهد. در حوزه اروپا و اسرائیل شاهد راست افراطی نسبتاً منسجم از لحاظ ریشه‌های تاریخی Historical Origins، اصول ایدئولوژیکی و ظهور و بروز سازمانی از جمله در سیستم سیاسی مشروع هستیم؛ اما در آمریکا شاهد تنوع سازمانی و ایدئولوژی‌های وسیعی هستیم که با حضور حاشیه‌ای در نهادهای سیاسی همراه است (Perliger, 2012: 14).

۲.۴ اروپای غربی

اروپای غربی نقطه آغاز جریان‌های راست افراطی و نژادپرستی به ویژه در قرن بیستم است. پدیده‌ای که به جغرافیای ایتالیا و آلمان در فاصله جنگ جهانی اول و دوم محدود نمانده است. همانطور که مکنزی و دیگران اشاره کرده‌اند همزمان مشابه این پدیده را در سایر کشورها از جمله انگلستان نیز می‌توان دید. به اعتقاد او در دهه ۱۹۳۰ که فاشیسم سراسر اروپا را در نوردیده بود در بریتانیا نیز چماقدارن بی‌اونیفورم در تلاش برای دامن زدن به آتش تعصبات علیه خارجی‌ها و نفوذ خارجی، وارد درگیری خیابانی با جمعیت یهودی آن منطقه و دیگران می‌شدند (مکنزی و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۹۶-۲۹۷).

بعد از جنگ دوم جهانی و شکست نازیسم و فاشیسم، اقلیت یهودیان به عنوان «دیگری» اروپای غربی به شمار نمی‌روند، بلکه سیاهان مهاجر، کولی‌ها و سپس مهاجرین و اخیراً جمعیت مسلمانان مهاجر جایگزین آنها شده‌اند. این گروه صرف نظر از منشا نژادشان کلاً و یکجا «آنها» و یا «دیگری» نامیده می‌شوند و به عنوان توده‌ای بی‌شکل قلمداد می‌شوند که تهدیدی اساسی برای «راه و رسم زندگی ما» به شمار می‌روند. به این ترتیب در جغرافیای اروپای غربی مهاجرین آماج خشونت‌های گروه‌های راست جدید قرار دارند. از این نظر آنها معتقدند دولت‌ها می‌بایست در ارتباط با مهاجرین قوانین سخت‌گیرانه‌ای در مورد پذیرش وضع کنند و درباره مهاجرین مقیم از سیاست یکسان‌سازی پیروی کنند و یا آنها را به موطن اصلی خویش بازگردانند. این گروه‌ها مخالف چندفرهنگی هستند و آن را با قومیت و فرهنگ ناسازگار می‌دانند.

نسل جدید راست افراطی در اروپای غربی از جهاتی تلاش دارد خود را از اسلاف خویش متمایز سازد. از جمله مهمترین عوامل تمایز آنها می‌توان به تفاوتی که این جریان‌ها بین دو نوع نژادپرستی قائل هستند، اشاره کرد. برخی از گروه‌های راست افراطی در مانیفیست‌های خود مدعی هستند، نژادپرستی آنها بر سلسله مراتب طبیعی استوار نیست و به عبارت دیگر نژادپرستی زیستی Biological Racism نیست. به این ترتیب سعی دارند از اسلاف خود به ویژه در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم متمایز شوند. بنابراین نژادپرستی در احزاب رادیکال در دو شکل کلاسیک و جدید یا فرهنگی دیده می‌شود. در شکل کلاسیک عموماً تفاوت‌های زیستی مورد توجه قرار می‌گیرد ولی بر مبنای «نژادپرستی فرهنگی» اروپایی‌های اصیل و تمدن غربی نه به خاطر نژاد سفید، بلکه به خاطر فرهنگ عالی قدرتمندتر هستند... (Wilkes & Others, 2007: 836)

احزاب راست افراطی از سه جنبه مهاجرین را به عنوان تهدید می‌نگرند. از حیث فرهنگی چنین تصور می‌شود که مهاجرین منجر به از بین رفتن تجانس فرهنگی کشور میزبان شده و با توجه به ویژگی‌های فرهنگی خود امکان هضم و ادغام در جوامع میزبان را ندارند. از حیث امنیتی بین جمعیت مهاجرین و تروریسم نسبت این همانی برقرار می‌شود و بین مهاجرین و جرایم همواره پیوند تنگاتنگی ایجاد می‌شود و از حیث اقتصادی مهاجرین به عنوان یک مساله و مشکل و بار سنگین بر پیکره اقتصادی کشورهای اروپایی هستند و باعث می‌شوند فرصت‌های شغلی از دست ساکنان اصلی و بومی خارج شود (Mude, 2010: 10).

در دهه‌های اخیر به ویژه پس از حضور تعداد زیادی از جمعیت مسلمان در این کشور الگوهای رفتاری گروه‌های راست افراطی جنبه ضداسلامی یافته است. سخت‌گیری مذهبی علیه مهاجران و به ویژه مسلمانان برخلاف تصور محدود به کشورهای کاتولیک که قوانین سخت‌گیرانه مذهبی وجود دارد، نیست؛ بلکه اسلام‌هراسی در برخی کشورهای پروتستان به مراتب بیشتر دیده می‌شود. در میان دموکراسی‌های اروپایی بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی گروهی از کشورها به غیر از اسپانیا و پرتغال هیچ کشور کاتولیکی وجود نداشت و آرای راست جدید نیز قابل توجه نبود. اما در پایان دهه ۱۹۹۰ کشورهای پروتستان چون دانمارک و نروژ به گروه‌های که همانند کشورهای با مذهب کاتولیک اقبال به احزاب راست وجود داشت، اضافه شدند. به عبارت دیگر راست رادیکال در جایی که پیام‌های ناسیونالیستی افراطی یا نژادپرستی با اسلام‌هراسی ممزوج می‌شود، بسیار قوی است، بویژه در کشورهایی با سنت‌های بلندمدت وحدت‌گرایی مسیحی از جمله نروژ (Melzer & Serafin, 2013: 22-23).

در پژوهشی که در زمینه نقشه آنلاین گروه‌های راست افراطی در اروپا ترسیم شده است، نشان می‌دهد «ضد جهادگرایی» Counter-Jihadism به عنوان یک حس ضد اسلامی یا اسلام‌هراسی در درجه اول در شمال اروپا و به طور خاص در نروژ و دانمارک وجود دارد. این پژوهش نحوه ارتباط گروه‌های راست افراطی در سرتاسر اروپا و همچنین ارتباط آنها با آمریکا شمالی را مورد توجه قرار داده است (Rogers, 2012-2013 : 5). برویک قبل از حملات خود در ۲۲ جولای ۲۰۱۱ اعلامیه ۲۰۸۳ خود را یعنی «اعلامیه اروپایی استقلال» را در فضای مجازی منتشر کرده بود. او در این اعلامیه در مورد دفاع از اروپا علیه اسلامی‌سازی فزاینده صحبت کرده و به چند فرهنگی حمله کرده بود.

در بسیاری از کشورهای اروپای غربی این احزاب، پتانسیل بالایی در کسب اکثریت آرای عمومی از خود نشان داده‌اند. اخیراً در فرانسه خانم لوپن بالغ بر هفت میلیون رای کسب کرد که نوعی رکورد در آرای جبهه ملی فرانسه به شمار می‌رود و به پشتیبانی این تعداد از آرا به مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه پای گذاشت. در کشور هلند حزب راست افراطی «برای آزادی» در اسفندماه سال گذشته رقابت شدیدی با احزاب دیگر این کشور داشت. شعارهای این حزب عموماً جامعه مسلمانان را هدف قرار داده است. این حزب به داشتن موضع‌گیری‌های تند و مخالفت با مهاجران به ویژه مهاجران مسلمان، اسلام، قرآن، مسجد، ناتو، اتحادیه اروپا، پول مشترک یورو معروف است. دموکرات‌های سوئد که ریشه در نئونازیسم دارند، در انتخابات سال گذشته ۱۳ درصد آرا را به دست آوردند و تبدیل به سومین حزب بزرگ در پارلمان شدند. هم‌اکنون این حزب با ۲۵ درصد حمایت، تبدیل به محبوب‌ترین حزب سوئد شده است. در آلمان گروه وطن پرست پگیدا (اروپایی‌های وطن پرست علیه اسلامیزه شدن غرب) در سالهای اخیر راهپیمایی‌های گسترده علیه مهاجران مسلمان صورت داده است. در اتریش «نوربرت هوفر» رهبر حزب راست‌گرای افراطی «آزادی اتریش» بیش از ۳۶ درصد آرا را به عنوان نفر اول کسب کرد و از آنجایی که هیچ‌یک از نامزدها حائز بیش از ۵۰ درصد آرا نشدند، انتخابات به دور دوم کشیده شد.

موفقیت این احزاب در یک کشور تاثیرات دومینووار را در خانواده احزاب راست افراطی را در سرتاسر جغرافیای غرب ایجاد می‌کند. در گرماگرم رقابت‌های درون حزبی ریاست جمهوری آمریکا، موسس حزب راست افراطی جبهه ملی فرانسه «ژان ماری لوپن» در توییت خود نوشت «اگر من آمریکایی بودم، به دونالد ترامپ رای می‌دادم»، ترامپ یکی از نامزدهای درون حزبی جمهوری خواهان در انتخابات آمریکا به عقاید گروه‌های راست افراطی در این کشور نزدیک است. پیروزی ترامپ در آمریکا موجی از شادی و امیدواری را در میان احزاب راست افراطی ایجاد کرده است. مارین لوپن رهبر جبهه ملی فرانسه آن را دومین گام موفق در اقبال به این احزاب در غرب معرفی کرد. لوپن گفت: «اولین عاملی که تغییر را در نظم حاکم بر اروپا جرقه زد، رأی مردم بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا و دومین جرقه، انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهوری آمریکا بود». وی افزود: ما شاهد پایان یک جهان و تولید جهان دیگری هستیم و اروپا در سال ۲۰۱۷ بیدار خواهد شد. سال ۲۰۱۶ سال خیزش آنگلساکسون‌ها بود و اطمینان دارم که سال ۲۰۱۷ سال به

پاخواستن مردم قاره اروپا خواهد بود». «گیرت ویلدرز»، نماینده پارلمان هلند و رهبر «حزب برای آزادی» که از احزاب راست‌گرای افراطی به شمار می‌رود، در این زمینه می‌گوید: «ما اکنون شاهد یک «بهار میهن پرستانه» در اروپا و همچنین آمریکا هستیم. مردم ما هم نگرانی‌هایی مشابه مردم آمریکا دارند». «نایجل فاراژ» رهبر حزب ضد اروپایی و ضد مهاجر استقلال بریتانیا (یوکیپ) به عنوان اولین شخصیت سیاسی انگلیس به ترامپ به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهوری آمریکا تبریک گفت و عنوان کرد که نتایج این انتخابات بزرگتر از برگزیت - رأی مثبت انگلیسی‌ها به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا در ماه ژوئن ۲۰۱۶ - بوده است. رهبران احزاب دست راستی اسرائیل معتقدند دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ «بهترین فرصت برای اسرائیل برای باطل کردن اندیشه تشکیل کشور فلسطینی» خواهد بود.

۳.۴ اروپای شرقی و مرکزی

جریان‌های راست افراطی در اروپای مرکزی و شرقی از ماهیت متفاوتی برخوردارند. در برخی نقاط اروپای شرقی و مرکزی به تعویق افتادن پروژه ملت و دولت‌سازی باعث شکل‌گیری جریان‌های ناسیونالیستی افراطی شده است که اقلیت‌های قومی ساکن را مورد حمله قرار می‌دهند و از این طریق خواهان پیگیری سیاست یکسان‌سازی هستند. این جریان‌ها در سال‌های اخیر از موفقیت‌های خوبی نیز برخوردار بوده‌اند. برای مثال حزب «یوبیک» Jobbic مجارستان در انتخابات ۲۰۱۰ توانست ۱۷ درصد آرا را به دست آورد. در کشورهایی چون مثل مجارستان و رومانی گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی مذهبی، نمادها و مظاهر و نشانه‌های رژیم‌ها و گروه‌های فاشیست بین دو جنگ جهانی اول و دوم مشاهده می‌شود.

طی سال‌های اخیر، شرق و مرکز اروپا بیشتر درگیر پروسه دوره پساکمونیستی، دولت - ملت‌سازی و مسائل ناشی از حضور اقوام و اقلیت‌های مختلف و همچنین وجود سرزمین مادری در خارج از مرزها هستند. در حالیکه در اروپای غربی مهاجران نقش بلاگردان را بر عهده گرفته‌اند، در مرکز و اروپای شرقی به جای مهاجران، اقلیت‌های ملی و کشورهای همسایه این نقش ناخوشایند را بر عهده گرفتند. ریشه‌های این تحول را می‌توان در فرایندهای دولت‌سازی خاص که در این منطقه افتاده، پیدا کرد. تقریباً همه اروپای شرقی تحت سیطره امپراتوری‌های چند ملیتی هابسبورگ، روسیه و یا عثمانی بودند.

ملت‌سازی در این کشورها از نوع رهایی‌بخش علیه نظم امپراتوری یا نظم فروپاشی شده است. کشورها این منطقه در طول چهل سال اخیر استقلال خود را بازیافتند. در ۱۸۸۱ رومانی، در ۱۸۸۲ صربستان، در ۱۹۰۸ بلغارستان و بقیه در ۱۹۱۹ استقلال یافتند. بنابراین خیلی از ملت‌های پساسوسیالیست Post Socialist با ترکیبی از سه ویژگی ملت‌سازی توسط دولت، حضور اقلیت‌ها و وجود سرزمین و وطن خارجی External Homelands مشخص می‌شوند. (Melzer & Serafin, 2013: 7-8).

«رومانی بزرگ» الحاق مولداوی و مجارستان شکل‌گیری امپراتوری هابسبورگ را در سر دارد. فروپاشی یوگسلاوی، کشتار غیرصربها و به ویژه مسلمانان یادآور روزهای تلخ گرایش‌های ناسیونالیستی افراطی در شرق و مرکز اروپاست. حتی این مسئله در کشورهایی چون اوکراین که امروزه درگیر آشوب و جنگ داخلی بین روس‌تبارها و اوکراینی‌هاست، مشاهده می‌شود. در این کشور حزب راست افراطی «اسووبودا» Svoboda Party توانسته است از بحران‌های اقتصادی و بیکاری و فساد در تبلیغ برنامه ناسیونالیستی افراطی خود نهایت بهره را ببرد (Ghosh, 2012).

۵. نتیجه‌گیری

احزاب و جریان‌های سیاسی راست به عنوان نمود شکاف‌های اجتماعی در حال گذار به حالت فعال هستند. اقبال به برنامه‌ها و نامزدها حاکی از فعال شدن این شکاف‌هاست. امروزه کمتر انتخاباتی را در کشورهای اروپایی می‌توان سراغ گرفت که یک پای‌جدی رقابت، یک حزب راست افراطی نباشد. ظهور این احزاب حکایت از خیزش آرام و تدریجی جریانی دارد که در یک روند انتخاباتی و دموکراتیک در حال پیشروی است، درست به همان شکل که «آدولف هیتلر» با رای قانونی رایش‌تگ (مجلس آلمان) صدراعظم آلمان شد. هیتلر در ابتدای امر فقط ۱۴ کرسی در پارلمان به دست آورد ولی به سرعت بر تعداد آن افزوده شد و به اکثریت مطلق دست یافت. تجربه نازیسم نباید همه اذهان را معطوف به آلمان نماید. امروزه احزاب راست جدید در سرتاسر اروپا و آمریکای شمالی مشغول فعالیت هستند. چنین به نظر می‌رسد که سنت‌های دیرپای تحقیر، نژادپرستی، یهودستیزی، استعمار و اخیراً اسلام‌هراسی همه در حال تجدید و احیا هستند.

از دیدگاه احزاب دست راستی در غرب و همچنین اسرائیل، دو تحول برگزیت و انتخاب ترامپ، مجموعه‌ای از اتفاقات دومی‌نواری را در پی خواهد داشت که به تدریج

سراسر اروپا را فراخواهد گرفت و راست افراطی را از حالت جنبش‌ها و احزاب حاشیه‌ای به متن تحولات سیاسی خواهد کشاند. به همین دلیل لوپن پس از پیروزی ترامپ گفت: «هیچ چیز غیر قابل تغییر نیست... امروز ایالات متحده، فردا فرانسه.» فراکسیون ENF پارلمان اروپا که از نمایندگان احزاب راستگرا تشکیل شده، مبتکر برگزاری کنگره کوبلنس پس از انتخاب ترامپ بود که بخشی از شور و شعف احزاب راست را بعد از پیروزی ترامپ به نمایش گذاشت. رهبران احزاب راست اروپا در کنگره کوبلنس تصریح کردند که حضور ترامپ در کاخ سفید شانس آن‌ها را برای پیروزی انتخاباتی در فرانسه، آلمان، هلند و ایتالیا بالا برده است. «فراوکه پتری» رئیس حزب آلترناتیو برای آلمان نیز این نشست را آغاز مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۷ دانست.

به صورت کلی می‌توان سیاست‌های عوام‌فریبانه این احزاب را مهمترین ابزاری دانست که در جذب توده‌ها بسیار اثرگذار بوده است، که نمونه آن در انتخابات امریکا مشاهده شد. دیگر سیاست‌های کلیدی احزاب راستگرا را می‌توان اتخاذ سیاست ناسیونالیستی ضدتجارت برای ممانعت از نفوذ روزافزون قدرت‌های نوپای اقتصادی و سیاست‌های ضدمهاجرت به دلایل مختلفی همچون حفظ خلوص نژادی و جلوگیری از بحران‌های داخلی از جمله در حوزه اقتصادی دانست. در حوزه اروپا، شاهد مخالفت روزافزون و شدید احزاب راست‌گرا با اتحادیه اروپا به دلیل اینکه آن را نسبت به نگرانی‌های آنان درباره آزادی تردد نیروی کار و همچنین مهاجران بی تفاوت می‌دانند، به شدت در حال گسترش است. از طرف دیگر در مخالفت با روندهای همگرایانه اتحادیه اروپا شاهد نوعی تمایل به بازگشت به دولت - ملت و احیای ملی‌گرایی افراطی مشاهده می‌شود که اتفاقات بین دو جنگ جهانی را به ذهن متبادر می‌کند. نفی دموکراسی، چند فرهنگی و جهانی شدن و رشد شکل‌های کوتاه‌بینانه ملی‌گرایی قومی و نژادی در جغرافیایی که خود را مهد آزادی و اصول دموکراسی و حذف مرزها و جهانی شدن می‌نامد، جنبه دیگر خیزش احزاب راست را نشان می‌دهد. راست افراطی با در پیش گرفتن ناسیونالیسم بیگانه‌ستیز با جامعه چندفرهنگی مخالفت می‌کنند و معتقد به توقف مهاجرت و حتی بازگرداندن مهاجران به کشورهای خود هستند.

با این وجود نه تنها خطر راست افراطی در غرب نادیده گرفته می‌شود، بلکه در قالب فرا روایت «مقابله با تروریسم» هر گونه حملات تروریستی به نام اسلام و مسلمانان پیوند زده می‌شود. راست افراطی با تاکید بر ناسیونالیسم قومی خشونت‌های نژادی و قومی در

غرب را دوباره زنده کرده است، اگرچه تلاش دارد تا این مساله را بیشتر در قالب مقولات فرهنگی به نمایش بگذارد. ناسیونالیسم افراطی این جریان بر نوعی برتری ما از دیگران استوار است و به مثابه گفتمانی روبه رشد و نوظهوری به نظر می‌رسد که بسیاری از عناصر و موبفه‌های لیبرال دموکراسی را با چالش اساسی مواجه ساخته است.

کتاب‌نامه

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۷). نوسازی و پسانوسازی، ترجمه علی مرتضویان، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۳. داوودی، علی اصغر (۱۳۸۹) نظریه گفتمان و علوم سیاسی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۸، صص ۵۱-۷۴.
- زینالی، صادق (۱۳۹۴) اسلام هراسی غربی زمینه‌های اجتماعی و رویکردهای سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۶۱، صص ۱۶۸-۱۲۷.
- صاحب خلق، نصیر (۱۳۸۵). تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، چاپ دوم، تهران، هلال.
- عضدانلو، حمید (۱۳۷۵) درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره های ۱۰۴ - ۱۰۳، صص ۵۲-۴۷.
- کسرابی، محمدسالار و علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸) نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۳۳۹-۳۶۰.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی، ترجمه منوچهر صیوری کاشانی، تهران: نشر شیرازه، چاپ دوم.
- مجیدی، محمد رضا و عزیزالله حاتم زاده (۱۳۹۵) قدرت‌یابی گروه‌های راست افراطی در اروپا؛ علل و پیامدها، فصلنامه سیاست، شماره ۳۸، صص ۴۵۶-۴۴۱.
- مکنزی، یان و دیگران (۱۳۷۵) مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد قائد، تهران: نشر مرکز.
- نظری، علی اشرف و برهان سلیمی (۱۳۹۴) پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی اروپایی: مطالعه موردی فرانسه، فصلنامه دولت پژوهی، شماره ۴، زمستان، صص ۱۸۶-۱۵۷.
- هوارث، دیوید (۱۳۷۷) نظریه گفتمان، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲، صص ۱۵۶-۱۸۳.
- هی وود، اندرو (۱۳۷۹) درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

Arzheimer, Kai. 2013. Electoral Sociology: Who Votes for the Extreme Right and Why and When? The Extreme Right in Europe. Current Trends and Perspectives. Eds. Backes, Uwe and Patrick Moreau. Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, Pages. 35-50

- Betz, Hans-George.1993. The New Politics of Resentment: Radical Right-Wing Populist Parties in Western Europe, *Comparative Politics*, Vol. 25, No. 4. pp. 413-427
- Boon, Martin.2010. Understanding the rise of the far right: Survey results, Equality and Human Rights Commission, Manchester.
- Caiani Manuela and Linda Parenti.2012. Extreme-Right Organizations and Online Politics: A Comparative Analysis on Five Western Democracies, IPSA Congress, 8-12 July Madrid, P 1-20.
- Caiani, Manuela Linda Parenti.2011. The Spanish extreme right and the Internet, *Análise Social*, vol. XLVI (201), pp. 719-740
- Gattinara Castelli & Caterina Froio, (2014), Discourse and Practice of Violence in the Italian Extreme Right: Frames, Symbols, and Identity-Building in CasaPound Italia, *IJCV* : Vol. 8 (1). Pp154-170.
- Govern, P.mc. 2007. All American: why I believe in Football, God and the War in Iraq. New York: Harper Collines.
- Ghosh, Mirdula.2012. The Extreme Right in Ukraine, *International policy analysis*. pp 1-12.
- Kundnani, Arun .2008. Islamism and the Roots of Liberal Rage, Race and Class, Vol. 52 (2). pp 40-68
- Laclau, E. & Mouffe, C. 1985. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Verso. London.
- Laruelle, Marlene. 2015. Russia's Bedfellowing Policy and the European Far Right, *Russian Analytical Digest*, No. 167.pp 1-12.
- Melzer, Ralf and Sebastian Serafin. 2013. *Right- Wing Extremism in Europe*, Copyright by Friedrich-Ebert-Stiftung,Projekt, Gegen Rechtsextremismus.
- Mudde, C & Kaltwasser, C. R. 2012. *Populism in Europe and the Americas: Threat or corrective for democracy?* Cambridge University Press.
- Mudde, Cas.2000. *The ideology of the extreme right*, Manchester University Press, First published .
- Mude, Cas .2012. *The Relationship Between Immigration and Nativism in Europe and North America*, DePauw University.
- Perliger,Arie. 2012. challenges from the sideline; Understanding America's Violent Far-Right, The Combating terrorism center at west point.
- Rogers, Richard. 2013. right wing formation in Europe and their counter- measures: an online mapping, *Open Society Foundations*. pp 5-89
- walchuk, Andrew.2011. immigration and extreme right, an analysis of recent voting trends in western Europe, *INQUIRY*, volume 12, pp 24-33.
- Wilkes, Rima & Neil Guppy & Lily Forris .2007. Right – Wing Parties and Anti – Foreigner Sentiment in Europe", *American Sociological Review*, Vol 72. Pp :831-840
- Enstad, Johannes (2018), *Right-Wing Terrorism and Violence in Putin's Russia, Perspectives on Terrorism*, Vol. 12, No. 6

Caiani, Manuela and Donatella Della Porta (2018) "The Radical Right as Social Movement Organizations." In The Oxford Handbook of the Radical Right, ed. Jens Rydgren. Oxford: Oxford University Press

Muis, J. C., & Immerzeel, T. (2016). Radical right populism. Sociopedia.isa.

<https://doi.org/10.1177/2056846016121>

Manuela Caiani, Radical right-wing movements: Who, when, how and why? Article · January 2017, Sociopedia.isa, at: <https://www.researchgate.net/publication/323951576>

سایت های اینترنتی

Zollmann, Florian(2016) The New Right in Germany available at:

<http://www.telesurty.net/english/opinion/The-New-Right-in-Germany-20160105-0001.html>.

Löwy, Michael (2014), Ten theses on the far right in Europe available at:

<http://www.versobooks.com/blogs/1683-ten-theses-on-the-far-right-in-europe-by-michael-lowy>

Terror in Oslo, Wall Street Journal; 22 July 2011 available at:

<http://www.wsj.com/articles/SB10001424053111903461104576462852407423240>

<https://www.theguardian.com/uk-news/2019/sep/19/rise-of-the-far-right-a-disturbing-mix-of-hateful-ideologies>

Kundnani Arun.2012. Blind Spot? Security Narratives and Far-Right Violence in Europe, available at:<https://www.icct.nl/download/file/ICCT-Kundnani-Blind-Spot-June-2012.pdf>

The state right wing extremism in Europe, European Union Center of North Carolina EU Briefings, March 2012. Available at:

europe.unc.edu/wp-content/.../Brief1203-rightwingextremism.pdf